

مقدمه

امام خمینی (ره) یکی از بزرگان است که به دلیل نبوغ فکری در زمینه های سیاسی، اجتماعی، فلسفی، حکمی و... و نیز به دلیل رهبری انقلابی بزرگ در قرن چهاردهم هجری قمری، در اذهان عمومی، بیش تر به عنوان رهبری عظیم الشان و آزاده ای بزرگوار معرفی شدند و با توجه به قلّه رفیع اجتهاد و رهبری شیعیان جهان، کمتر کسی به جنبه های ادبی ایشان توجه و یا تأمل کرده است. البته ناگفته نماند که مرحوم امام (ره) در اشعارشان، شاعر بودن خود را نفی می کنند:

شاعر اگر سعدی شیرازی است

بافته های من و تو بازی است<sup>۱</sup>

از چند نظر شناخت، شرح و توصیف هنر و ادب، قابل ارزش است:

۱. هنر تداعی کننده جهان بینی هنرمند است؛
۲. روح لطیف هنرمند (به خصوص در هنر نوشتاری؛ مثل شعر، داستان و...) قسمتی از منش و رفتار عارفانه خود را که به نوعی بین خود و خدایش می باشد در هنر می گنجانند؛
۳. هنر تنها صدای عشق است و کار عشاق جز متصل شدن به جبل المتین و عروة الوثقیای عشق نیست؛
۴. و بالاخره این که هنر، تکمیل کننده کیمیای کمال است؛ چه، هنرمند را در پس تمام بودها و نبودها و هست ها و نیست ها، به کمال مطلق آشنا می کند و دست آن حقیقت محض را بیش تر و با وضوح عینی تر در همه امور طبیعت می بیند.

پس لازم است، همان گونه که از کلام فلسفی امام (ره) و نیز تفسیر ایشان لذت می بریم، به همان اندازه از روح قرآن که در هنر ایشان دمیده شده لذت ببریم. به راستی چه کسی است که با خواندن این مصرع از غزل امام خمینی (ره) به تفسیر آیه ای از قرآن نیندیشد؟!

۱. دیوان امام، ص ۳۱۴.

شرح

چهارده رباعی

حضرت امام خمینی (ره)

از نظر گاه

زیباشناسی

و معناشناسی

حسین قاسم نژاد

سمبلیک سرایان، معانی مختلفی را می‌توان از آن به دست آورد:  
از نظر صنایع بدیع، جناس مطرف و سجع متوازی در دو  
کلمه "جهان" و "نهان" است.  
از نظر علم معنی (معانی)، از یک دستگی و سادگی خوبی  
برخوردار است.

از نظر علم فصاحت، دارای انشای غیر طلبی است.  
و از صنعت تعریض هم در بیت دوم برخوردار است. تعریض  
در واقع، جزو صنایع بدیع می‌باشد که به راه غیر مستقیم و بیان  
غیر مستقیم، ضرب المثل‌ها، لغزها، حکایت‌های عامیانه را  
بیان می‌کند: «دیدنی همه عمر در گمانی بگذشت».  
حافظ می‌گوید:

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست

که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

از نظر علم معانی و بیان، کلمات در کنار هم به سادگی،  
مفاهیم حکمی و فلسفی را در شنیدن، شیوا و قابل تأمل  
می‌کنند.

#### مختصری در شرح رباعی

«افسوس که ایام جوانی بگذشت» به نظر امام، افسوس از لذت‌های  
مادی جهان نیست، بلکه افسوس از گذشت زمان اطاعت حق  
است؛ چنانچه خود امام در رباعی دیگری می‌فرماید:  
افسوس که عمر در بطالت بگذشت  
با بار گنه، بدون طاعت بگذشت

و خلاصه امام در این رباعی، از عمری افسوس می‌خورد که  
مثل برف و باد و بوران می‌گذرد، در حالی که به مراد خویش - که  
دیدن روی جمال و کمال ولایی خداوند بر زمین است - هنوز  
نایل نیامده است.

موازنه و مقابله معنایی با اشعار شاعران دیگر<sup>۷</sup>

امام (ره):

افسوس که ایام جوانی بگذشت

حالی نشد و جهان فانی بگذشت

۲. همان، ص ۴۲.

۳. بقره (۲): ۱۱۵.

۴. ق (۵۰): ۱۶.

۵. بقره (۲): ۱۰.

۶. دیوان امام، ص ۲۰۱.

۷. موازنه و مقابله شعری بر اساس رساندن معانی است نه از جهت این‌که  
همه نمونه‌ها رباعی باشند.

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست  
کور دل آن که نیابد به جهان جای تو را  
با که گویم که ندیده است و نبیند به جهان  
جز خم ابرو و جز زلف چلیپای تو را<sup>۲</sup>

آیا با خواندن مصرع اول، آیه شریفه «فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ  
اللَّهِ»<sup>۳</sup> در ذهن تداعی نمی‌شود؟ و یا با خواندن مصرع دوم، آیه  
شریفه «وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>۴</sup> و یا آیه شریفه «فِي  
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»<sup>۵</sup> به ذهن خطور نمی‌کند؟ یا با  
خواندن بیت دوم، کیست که آیه<sup>۶</sup> ۱۰۳ سوره انعام را در ذهن  
تجسم نکند؛ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ».  
بنابراین لازم است که در شرح و تفسیر هنر مردان بزرگ هم  
کوشا باشیم.

اما پایان سخن این که اکثر رباعیات امام خمینی (ره) در سبک  
عراقی سروده شده‌اند. مقصود از شرح و توصیف چهارده  
رباعی، به نیک شمردن عدد چهارده، به یاد چهارده معصوم  
است و دیگر این که بیم آن می‌رفت که حجم این شرح، بیش از  
حد تعیین شده شود.

#### رباعی اول

افسوس که ایام جوانی بگذشت

حالی نشد و جهان فانی بگذشت

مطلوب همه جهان نهان است هنوز

دیدنی همه عمر در گمانی بگذشت<sup>۶</sup>

#### برگردان به نثر روان

آه و افسوس که ایام و دوران جوانی [که دوران قرب الهی و  
بخشش گناهان و پردازش عبادت است] از ما دور شد و گذشت  
و برای ما معلوم نشد که این دنیای فانی و از بین رفتنی، چه زود  
روزها و سال‌ها را پشت سر گذاشت و الان به این جا رسید و به  
سمت نابودی پیش می‌رود.

هنوز هم آن کسی که تمام مردم جهان در آرزوی دیدنش  
بودند و هستند، در نهان و دور از دید ما است.

و حالا دیدنی (ای شاعر) که تمام عمر را به خاطر دیدار روی  
آن سراسر کمال، به گمان و آرزو و عشق، از دست دادی و عمر  
تو رفت؛ در حالی که در این گمان که روزی او را خواهی دید، به  
سر می‌پردی و روزگار از تو هم گذشت؟!<sup>۱</sup>

#### شرح زیبا شناختی رباعی

این رباعی در سبک عراقی سروده شده است و مانند سبک و سیاق

رباعیات عراقی است که در مضمون عارفانه - عاشقانه سروده شده است. صنعتی که نه بسیار روشن، ولی در کل دو بیت باعث زیبایی لفظ و روانی و فصاحت کلام شده است. در بدیع لفظی، تکرار حرف دال است که به موسیقی شعر کمک می کند:

در هیچ دلی نیست به جز تو هوسی  
ما را نبود به غیر تو دادرسی  
کس نیست که عشق تو ندارد در دل  
باشد که به فریاد دل ما برسی

در صنعت استخدام هم، از نوع نخست (یعنی اسم یا فعلی که دو معنی داشته باشد) در شعر دیده می شود. به نظر می رسد که فعل «باشد» و «برسی» در بیت دوم که از این قاعده پیروی می کند؛ هر چند فاحش و آشکار نیست. از نظر معانی، از فصاحت قابل توجهی برخوردار است و از تنایع اضافات و غرابت و کثرت تکرار و تنافر و غیره به دور است؛ اما از مضمون توأضع نیز برخوردار است:

امام (ره): «در هیچ دلی نیست به جز تو هوسی».  
حافظ:

دل من در هوس روی تو ای مونس جان  
خاک راهیست که در دست نسیم افتادست

این رباعی از ایجاز و خلاصه گویی زیادی برخوردار است و بسیار به زبان عامیانه نزدیک می باشد که باعث دلنشین تر شدن شعر شده است.

#### مختصری در شرح رباعی

عارف شوریده حال، جز خدا را نمی بیند؛ چنان که سعدی می گوید: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند...» و در دل او هیچ نوری جز نور خدا نیست؛ چنان که امام (ره) در استقبال از مثنوی معنوی مولانا می سراید:

نشنو از نی، نی حصیری بی نواست  
بشنو از دل خانه امن خداست

که یادآور آیه شریفه «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»<sup>۹</sup> می باشد و این آیه بیانگر این حقیقت است که همه خدا را دوست دارند؛ «در هیچ دلی نیست به جز تو هوسی» اما محبت اهل ایمان نسبت به خداوند از همه بیش تر است و البته این دوست داشتن، دو طرفه است و به همین دلیل، عارف در جذبۀ عشق او غرق می شود؛ چنان که در

خیام:

افسوس که نامه جوانی طی شد  
وان تازه بهار زندگانی دی شد  
آن مرغ طرب که نام او بود شباب  
فریاد ندانم که کی آمد، کی شد

باباطاهر:

بهار آمد به صحرا و در و دشت  
جوانی هم بهاری بود و بگذشت  
سر قبر جوانان لاله رویه  
دمی که مهوشان آین به گل گشت

عراقی:

افسوس که ایام جوانی بگذشت  
سرمایۀ عیش جاودانی بگذشت  
تشنه به کنار جوی چندان خفتم  
کز جوی من آب زندگانی بگذشت

رباعی دوم

در هیچ دلی نیست به جز تو هوسی  
ما را نبود به غیر تو دادرسی  
کس نیست که عشق تو ندارد در دل  
باشد که به فریاد دل ما برسی<sup>۸</sup>

برگردان به نثر روان

دلی نیست که جز تو و مقام قرب تو آرزوی داشته باشد و برای ما هم جز تو - که عشق تو را در دل می پروریم - فریادرس و حلال مشکلاتی وجود ندارد.

و کسی نیست که عشق وصال و قرب تو را در دل نداشته باشد. با این همه، ای بزرگ، ای منتهای آرزوها! امید داریم که ناله و شکوۀ دل ما را هم بشنوی و به داد و کمک ما برسی.

شرح زیبا شناختی رباعی

وجود صنعت استدراک (مدح شبیه به ذم) در هر دو بیت، باعث زیبایی این دو بیت و در کل، رباعی شده است.

این سبک و سیاق شعری، بر اساس همان سبک و سیاق

۸. دیوان امام، ص ۲۴۴.

۹. بقره (۲): ۱۶۵.

جای دیگر می خوانیم: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱۰</sup> و «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»<sup>۱۱</sup> و نیز: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»<sup>۱۲</sup>.

### موازنه و مقابله با اشعار شاعران دیگر

امام:

در هیچ دلی نیست به جز تو هوسی  
ما را نبود به غیر تو دادرسی  
رکن الدین دعویدار قمی:  
اندر هوست همت شاهان دارم  
بی جرم زیان عذر خواهان دارم  
و اینک ز سرشک سرخ و رخساره زرد  
گر رد نکنی بسی گواهان دارم  
ابوسعید ابوالخیر:

ای در دل من اصل تمنّا همه تو  
وی در سر من مایه سودا همه تو  
هر چند به روزگار در می نگرم  
امروز همه تویی و فردا همه تو  
بایزید بسطامی:

ای عشق تو کشته عارف و عامی را  
سودای تو گم کرده نکو نامی را  
شوق لب می گون تو آورده برون  
از صومعه بایزید بسطامی را  
حافظ شیرازی:

هیچ کس نیست که در کوی تو اش کاری نیست  
هر کس آن جا به طریق هوسی می آید  
بابا طاهر:

به کس درد دل مو و اتنی نه  
که سنگ از آسمون انداتنی نه  
به مو واجن که ترک یار خود که  
کسیس یارم که ترکش واتنی نه

رباعی سوم

در محفل دوستان به جز یاد تو نیست  
آزاده نباشد آن که آزاد تو نیست  
شیرین لب و شیرین خط و شیرین گفتار  
آن کیست که با این همه فرهاد تو نیست<sup>۱۳</sup>

برگردان به نشر روان

در جمع عارفان و دوستان راه، سخنی به میان نمی رود مگر

آن که با یاد تو باشد. عارفان به چشم حقیقت، در همه جا خدا را می بینند و با یاد خداوند عمر می گذرانند. آزاده ای نیست که در این جمع عاشقانه، اسیر تو و دوستدار تو نباشد.  
شیرینی و عزّت و جلال و جبروت تو در همه کاینات و آفریده ها خود را نموده است؛ حال با این همه نشانه های زیبایی تو، کیست که دلداه و عاشق تو نباشد.

### شوح زیبا شناختی رباعی

در صنایع بدیع لفظی، وجود صنعت تکرار کلمات «آزاده، آزاد» و «شیرین» باعث غنای موسیقی شعر می شود؛ همچون سخن سعدی:

گوشه گرفتم ز خلق و فایده ای نیست  
گوشه چشمت بلای گوشه نشین است

این رباعی دارای صنعت مراعات نظیر هم هست. مراعات نظیر به معنی آوردن کلمات و واژه هایی در شعر یا نثر است که به نوعی یکدیگر را تداعی کنند؛ یعنی از نظر مشابهت، ملازمت، همجنس بودن و مانند آن، بین آن ها ارتباط و تناسبی باشد؛ مانند: رعد و برق، دست و پا، و در این رباعی مانند: شیرین لب، شیرین خط، شیرین گفتار.

از دیگر اقسام صنایع ادبی در این رباعی، وجود جناس یا تجنیس زاید یا مذیل است که از صنایع بدیع لفظی است.

امام (ره): «آزاده نباشد، آن که آزاد تو نیست» (آزاده، آزاد) حافظ: «راه هزار چاره گراز چار سو بیست» (چاره، چار) و دیگر، وجود تلمیح است. استفاده از تلمیح نشانه وسعت اطلاعات و غنای فرهنگی و هنری شاعر است. در این رباعی هم «شیرین» دارای صنعت ایهام است؛ چه، خواننده در ابتدا به معنی شیرینی پی می برد و سپس با آمدن مصرع دیگر به شیرین، دلداه خسرو پرویز ساسانی پی می برد. در این جا فرهاد کوه کنی است که به عشق شیرین کوه بیستون را می کند؛ در حالی که خسرو در خیال شیرین است. هر چند فرهاد به شیرین

۱۰. آل عمران (۳): ۷۶.

۱۱. آل عمران (۳): ۶۸.

۱۲. بقره (۲): ۲۲۲.

۱۳. دیوان امام، ص ۲۰۰.

حافظ :

جز نقش تو در نظر نیامد ما را  
جز کوی تو رهگذر نیامد ما را  
خواب ارچه خوش آمد همه را در عهدت  
حقاً که به چشم در نیامد ما را

رباعی چهارم

ابروی تو قبله نمازم باشد  
یاد تو گره گشای رازم باشد  
از هر دو جهان برفکنم روی نیاز  
گر گوشه چشمت به نیازم باشد<sup>۱۷</sup>

برگردان به نثر روان

جلال و جمال ذات تو (ای عشق)، قبله نماز من است؛ چرا که در هر طرف که باشم، رو به تو ایستاده‌ام و در هیچ یک از زیبایی‌های جهان و در هیچ کسرانه، جز دست آفرینش تو را نمی‌بینم و جز یاد تو را گره گشای مشکلاتم نمی‌دانم. وقتی چشمم به نور جلال تو آشنا شده است، چشم نیاز از هر دو جهان می‌بندم. آری، اگر تو از روی لطف و نوازش، نیاز من را برآورده سازی، به تمام هست و نیست دنیا و قیامت پشت خواهم کرد.

شرح زیبا شناختی رباعی

استخدام واژه‌ها در این رباعی باعث به وجود آمدن مراعات نظیر و همگونی و همجنسی بین کلمات مصراع‌ها شده است؛ که خود باعث زیبایی کلام و شیوایی بیان می‌شود. در این رباعی «قبله نماز» به ابروی یار تشبیه شده است و وجود کلمه «نیاز» در دو مصراع که همپوشانی قابل توجهی دارند، باعث شیوایی بیان و غنای موسیقی شعر می‌شود.

مختصری در شرح رباعی

منظور از «ابروی تو» ذات مقدس و بزرگ خداوند کریم است که در هر سمت و سویی باشد، آن سمت و سو قبله نماز عارف است و چیزی جز یاد خداوند گره گشای راز و نیاز انسان نیست

نمی‌رسد، ولی به شیرینی عشقی که مبدأ معرفت است، دست می‌یابد. و خسرو- هر چند به وصال شیرین می‌رسد- ولی به زخم و دملی به نام شیرویه دچار می‌شود که این عیش را بی‌فهم معنوی و سرمنشأ حقیقی آن، به نیستی می‌کشاند. بنابراین عشق فرهاد، عشقی معنوی؛ و عشق خسرو، عشقی مادی است.

مختصری در شرح رباعی

دوستان اهل دل همگی معترفند که «الَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۱۴</sup> و با یاد او عمر می‌گذرانند و جز یاد او بر زبانشان نیست؛ چنانچه نظامی می‌فرماید:

ای نام تو بهترین سرآغاز  
بی نام تو نامه کی کنم باز  
ای کارگشای هر چه هستند  
نام تو کلید هر چه بستند<sup>۱۵</sup>

و در همه جا شیرینی آفرینش خداوندگار را می‌بینند و عاشقانه در راه رسیدن به مقام قرب او تلاش می‌کنند و عاشق و دلداده می‌شوند؛ «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَهْتِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ...»<sup>۱۶</sup>

موازنه و مقابله با اشعار شاعران دیگر

امام (ره):

در محفل دوستان به جز یاد تو نیست  
آزاده نباشد آن که آزاد تو نیست

بابا طاهر:

غم عشق ته که در هر سر آید  
همایی کی به هر بوم و بر آید  
ز عشقت سرفرازان کام یابند  
که خود اول به کهسارون بر آید

همای شیرازی:

بیستون کندن فرهاد نه کاری است شگفت  
شور شیرین به سر هر که فتد کوهکن است

حزین لاهیجی:

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد  
شاید به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد

۱۴. رعد (۱۳): ۲۸.

۱۵. لیلی و مجنون.

۱۶. بقره (۲): ۲۶۵.

۱۷. دیوان امام، ص ۲۰۷.

و تنها گوشه چشمی از عنایات او کافی است تا عارف به نیاز حقیقی خود برسد و چشم از مواهب هر دو جهان بردارد «أَدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ»<sup>۱۸</sup>؛ چنانچه شاه نعمت الله ولی می فرماید:

حالتی دیگر است مستان را  
تو چه دانی اگر تو را آن نیست  
نور چشم است و در نظر پیدا است  
روشن است او، ببین که پنهان نیست

موازنه و مقابله با اشعار شاعران دیگر

امام (ره):

ابروی تو قبله نمازم باشد  
یاد تو گره گشای رازم باشد

حافظ:

در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد  
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

حافظ:

نماز در خم آن ابروان محرابی  
کسی کند که به خوناب جگر طهارت کرد  
رکن الدین دعویدار قمی:

چشم تو به من به مستی و مخموری  
نگذاشت نه هشیاری و نه مستوری  
حیف است از او چنان به مردم نزدیک  
و آن گاه ز مردمی بدان سان دوری

بابا طاهر:

خوشا آنان که الله یارشان بی  
که حمد و «قل هو الله» کارشان بی  
خوشا آنان که دایم در نمازند  
بهشت جاودان بازارشان بی

رباعی پنجم

از هستی خویشتن رها باید شد  
از دیو خودی خود جدا باید شد  
آن کس که به شیطان درون سرگرم است  
کی راهی راه انبیا خواهد شد<sup>۱۹</sup>

برگردان به نثر روان

برای ارتقای روح باید از محسوسات ظاهری و علایق جسمانی گذشت و به قول حافظ - علیه الرحمه - «حجاب چهره جان می شود غبار تنم». در واقع، باید نیست شد تا به هستی

رسید و همان گونه که شاه نعمت الله ولی سروده است:  
هر که فانی شد بقا یابد  
خوش بقایی از این فنا یابد

اما از دیو درونی - که هوای نفس و نفس امّاره است - باید جدا شد تا به خدا رسید و نور خدا را در دل احساس کرد.

آن کس که با هوای نفس خود - که همان شیطان درون است - سرگرم است و چشم از نور الهی برداشته است، چگونه می تواند راهی را طی کند که انبیای الهی طی کرده اند؛ حال آن که آنان عمری را به نفس گشی و ریاضت گذرانده اند. و در یک جمله، به قول باباطاهر:

ته که ناخوانده ای علم سماوات  
به یاران کی رسی هیهات! هیهات!

شرح زیبا شناختی رباعی

وجود جناس ناقص یا محرف در «خودی خود» باعث آهنگین و زیبا شدن این رباعی شده است.

امام (ره): «از دیو خودی خود جدا باید شد ...»

سعدی: «هر آدمی ای که مهر مهتر ...»

تکرار «خود» هم به نوعی باعث آهنگین شدن شعر می شود. تضاد یا مطابقه که از صنایع بدیع معنوی است نیز در این رباعی دیده می شود. اما آرایه تلمیح زیباتر دیده می شود؛ کلمات «دیو»، «شیطان» و «دزون» و «انبیا» از اشارات این شعر هستند که در صنعت ادبی و زیباشناسی شعر فارسی، به آن تلمیح می گویند.

موازنه و مقابله معنایی با شعر شاعران دیگر

امام (ره):

از هستی خویشتن رها باید شد  
از دیو خودی خود جدا باید شد

حافظ:

حجاب چهره جان می شود غبار تنم  
خوشا دمی که از آن چهره پرده بر فکنم

۱۸. غافر (۴۰): ۶۰.

۱۹. دیوان امام، ص ۲۰۸.

گر مرا چشمه کند آبی دهم  
 ور مرا آتش کند تابی دهم  
 گر مرا باران کند خرمن دهم  
 ور مرا ناوک کند در تن جهم<sup>۲۰</sup>

رباعی ششم

ای دوست بین حال دل زار مرا  
 وین جان بلا دیده بیمار مرا  
 تا کی در وصل خود برویم بندی  
 جاننا مپسند دیگر آزار مرا<sup>۲۱</sup>

برگردان به نثر روان

ای دوست! حال ناراحت کننده ما را ببین و جانی را که در اثر دوری از تو و یاد تو بیمار شده را هم نگاه کن. تا کی [به دلیل وجود گناهان و اعمال نادرست من] در وصل و قربت را به روی من می بندی؟ تو بخشنده ای و من امید به قرب و وصل تو دارم. کی راه قربت را بر من می گشایی [تا شاید نجات یابم]؟ ای جان من و ای غایت آرزو! بیش تر از این راه قرب و وصلت را بر من نبند و روحم را در اثر کاستی ها و سستی های خود مرنجان.

شرح زیبا شناختی رباعی

وجود تجنیس (جناس) مطرف باعث آهنگین تر شدن این شعر شده است. و نیز وجود التماس - که از صنایع معنوی و معنایی کلام منظوم است - باعث شیوایی و داستانی نمودن شعر شده و بر زیبایی آن افزوده است. از نمونه های التماس در اشعار دیگران می توان به موارد زیر اشاره کرد:

رحمتی کن که به سر برگردم  
 شفقتی کن که به جان می سوزم  
 حافظ:

نصاب حسن در حد کمال است  
 زکاتم ده که مسکین و فقیرم

همچنین استفهام، که رایج ترین پدیده های انشا و پرسش [در شعر] است و به معنی آگاهی خواستن می باشد، در این شعر دیده می شود. استفهام معانی متعددی دارد که شامل تعجب،

۲۰. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۰۷.

۲۱. همان، دفتر پنجم، بیت ۱۶۸۶.

۲۲. دیوان امام، ص ۱۹۱.

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست  
 روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

حافظ:

عمریست تا به راه غمت رو نهاده ایم  
 روی و ریای خلق به یک سو نهاده ایم  
 ناموس چند ساله اجداد نیک نام  
 در راه جام و ساقی مه رو نهاده ایم  
 شاه نعمت الله ولی:

هر که فانی شود بقا یابد  
 خوش بقایی از این فنا یابد  
 آن که نام و نشان خود گم کرد  
 آنچه گم کرده است وای یابد

مختصری در شرح این رباعی

این رباعی دارای بار معانی گوناگون و متفاوتی است؛ آنچه مسلم است از مضمون بیت اول این رباعی می توان به اندیشه ای مولانایی درباره خداگرایی و عشق حقیقی پی برد. مولانای رومی فریاد سر می دهد که:

هر چه اندیشی پذیرای فناست  
 آن که در اندیشه ناید آن خداست<sup>۲۰</sup>

و برای شناخت خدا هر چه برهنه تر و دورتر از مواهب هستی باشی، درک او آسان تر و راحت تر خواهد بود. مولانا می فرماید:

این عدم دریا و ما ماهی و هستی همچو دام  
 ذوق دریا کی شناسد هر که در دام او فتاد

در طول تاریخ عرفان پس از اسلام ایران، همیشه بین عارفان راه حقیقت و سالکان راه طریقت تضاد و مشکلات عدیده ای وجود داشته است؛ اما با همه این تضادها، در بسیاری از موارد با هم در یک مسیر حرکت کرده و یک هدف داشته اند. از جمله آن ها، زهد و تقوا و ترک جهان هستی است:

از هستی خویشتن رها باید شد  
 از دیو خودی خود جدا باید شد

و این جا است که عارف از هیچ چیز طبیعت، جز هر چه از جانب خداوند فرود آید، راضی نیست و به هیچ چیز جز او نمی اندیشد.

گر مرا ساغر کند ساغر شوم  
 ور مرا خنجر کند خنجر شوم

حسرت، دردمندی و ... می باشد. بیت دوم این شعر که حکایت از دردمندی دارد، از نوع استفهام است.  
امام (ره):

تا کی در وصل خود برویم بندی  
جانا مپسند دیگر آزار مرا

حافظ:

من گدا هوس سرو قامتی دارم  
که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود  
تو کز مکارم اخلاق عالم دگری  
وفای عهد من از خاطرت به در نرود

موازنه و مقابله معنایی با شعر شاعران دیگر  
امام (ره):

ای دوست بین حال دل زار مرا  
وین جان بلا دیده بیمار مرا

حافظ:

ای دل ریش مرا با لب تو حق نمک  
حق نگه دار که من می روم الله معک  
تویی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس  
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک

حافظ:

یا کار به کام دل مجروح شود  
یا ملک تنم بی ملک روح شود  
امید من آنست به درگاه خدا  
کابواب سعادت همه مفتوح شود

مختصری در شرح این رباعی

«أَمِنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»؛<sup>۲۳</sup> به راستی چه کسی انسان دور افتاده از اصل خویش را درمان می کند.

بشنو از نی چون حکایت می کند  
و از جدایی ها شکایت می کند<sup>۲۴</sup>

او است که چاره و درمان تمام هستی است و از غیر او امید بهبودی نیست.

رباعی هفتم

جز هستی دوست در جهان نتوان یافت

در نیست نشانه ای ز جان نتوان یافت

«در خانه اگر کس است یک حرف بس است»

در کون و مکان به غیر آن نتوان یافت<sup>۲۵</sup>

### برگردان به نثر روان

در جهان آفرینش جز هستی و نشانه های حیات ابدی دوست، نشانه ای دیگر وجود ندارد. در نیست و نیستی [و جایی که فنا شدنی است و زوال پذیر] نشانه ای از حیات جان نمی توان پیدا کرد.

اگر هشیار باشیم و بیدار، یک راهنمایی و اشاره برای هدایت کافی است. در کون و مکان، بلندی و پستی، جهان و آخرت، زمین و آسمان و در همه جا به غیر از او وجودی نیست.

### شرح زیبا شناختی رباعی

صنعت تضاد یا مطابقه یا طباق در شعر، باعث زیبایی معنایی شعر می شود. صنعت طباق در شمار بدیع معنوی است و در این شعر، دو کلمه «هستی» و «نیستی» از نظر معنی نیز عکس و ضد هم هستند.  
امام (ره):

جز «هستی» دوست در جهان نتوان یافت

در «نیست» نشانه ای ز جان نتوان یافت

مسعود سعد سلمان:

روز از وصال هجر در آیم بود مقام

شب از فراق وصل در آتشم کند مقیل

از نظر مراعات نظیر و استخدام واژه ها، این شعر بسیار منسجم و دل پذیر است و باعث شیوایی کلام منظوم شده است.

از دیگر مواردی که می توان به آن پرداخت، بحث تضمین است. این مصرع را که بسیاری از شعرا گفته و یا تضمین کرده اند، در واقع ضرب المثل و حکمت است. علاوه بر آن، وجود شعری که خود، ضرب المثل است، در شعر شاعر دیگر و به عبارت دیگر، بیان ضرب المثل یا ضرب المثل هایی در شعر، به صنایع معنوی بدیع می پیوندد و باعث گیراتر و شنواتر شدن شعر می شود. به این صنعت «ارسال المثل» می گویند. وجود استعاره و تشبیه هم به وضع موسیقایی شعر کمک می کند و باعث زیباتر شدن شعر می شود.

۲۳. نمل (۲۷): ۶۱.

۲۴. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت اول.

۲۵. دیوان امام، ص ۲۰۱.



مختصری در شرح این رباعی

در مصرع نخست انسان به یاد آیه شریفه «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ»<sup>۲۶</sup> می افتد و نیز بیانگر این حقیقت است که به هر طرف که رو کنیم جز او نیست. در این دو بیت، آیه های ۲۶ و ۲۷ سوره الرحمن در ذهن تداعی می شود.

رباعی هشتم

ای دیده نگر رخس به هر بام و دری  
ای گوش صداس بشنو از هر گذری  
ای عشق بیاب یار را در همه جا  
ای عقل بیند دیده بی خبری<sup>۲۷</sup>

برگردان به نثر روان

ای چشم! [عقل، معرفت، شعور] مظاهر و زیبایی آفرینش او را که در همه جا نمایان است و جلوه او را نشان می دهد، بین [ای چشم! روی زیبای خدا را از تمام کون و مکان و بلندی و پستی، در هر جایی که در پس زیبایی های طبیعت پنهان است، نگاه کن. ] ای گوش! صدای نظم و هدایت این جهان علی و معلولی را گوش کن.

ای عشق! [و میلی که مجاز می بینی! حال! یار را و آن خالق بی همتا و عشق حقیقی را در پس هر پرده زیبای طبیعت نظاره کن. ای عقل! کم تر به مظاهر عقلانی و علمی کوچک توجه کن و به بلندی های معرفت بیندیش [یا ای عقل! تا کی می خواهی به مظاهر دنیوی و بی خبری، دل ببندی؟ برای دیدن آن یار یگانه، در همه جا، در کوی و برزن، در خود «من»، در دشت و دمن، باید از محسوسات ظاهری و عقلی بگذری و چشم ببندی. ]

شرح زیبا شناختی رباعی

علاوه بر صنعت مراعات نظیر در بین کلمات شعر که از استحکام شنوایی خوبی برخوردارند، صنعت ادبی ندا وجود دارد. می دانیم که «ندا» خواندن و صدا کردن کسی یا چیزی است.

امام (ره): «ای دیده! نگر رخس به هر بام و دری».

پروین: «ای دل عبث! مخور غم دنیا را».

و چون مخاطب این نوع صدا کردن، غالباً خود یا اعضای بدن، و به منظور دیدن حقیقت است، خود به خود باعث زیبایی

۲۶. الرحمن (۵۵): ۲۹.

۲۷. دیوان امام، ص ۲۴۳.

موازنه و مقابله با شعر شاعران دیگر

امام (ره):

جز هستی دوست در جهان نتوان یافت  
در نیست نشانه ای ز جان نتوان یافت  
ابوسعید ابوالخیر:

ای در تو عیان ها و نهان ها همه هیچ  
پندار و یقین ها و گمان ها همه هیچ  
از ذات تو مطلقاً نشان نتوان یافت  
کانجا که تویی، بود نشان ها همه هیچ

مولوی:

در نفی تو عقل را امان نتوان داد  
جز در ره اثبات تو جان نتوان داد  
با این که ز تو هیچ مکان خالی نیست  
در هیچ مکان تو را نشان نتوان داد

شاه نعمت الله ولی:

همه عالم خیال او باشد  
در خیال آن جمال او باشد  
هر خیالی که نقش می بندم  
نظرم بر کمال او باشد  
در همه آینه چو می نگرم  
صورت بی مثال او باشد

شاه نعمت الله ولی:

موجود به واجب الوجودیم همه  
هستیم ولی هیچ نبودیم همه  
از جود وجود عشق موجود شدیم  
بی جود وجود، بی وجودیم همه

حافظ:

یک دل بنما که در ره او  
بر چهره نه خال حیرت آمد  
نه وصل بماند و نه واصل  
آن جا که خیال حیرت آمد  
از هر طرفی که گوش کردم  
آواز سؤال حیرت آمد

بیش تر شعر از نظر موسیقایی و معنوی می شود. به طور مثال، آرتور مبو، شاعر فرانسوی قرن نوزدهم (۱۸۹۱-۱۸۵۴) درباره دیدن حقیقتی که از دیگران به دور است، سروده است<sup>۲۸</sup>:

آسمان ها دیده ام چاک چاک از آذرخش و کولاک  
غرقاب و گرداب دیده ام شامگاهان، سپیده را، شوریده  
انگار دسته ای کبوتر

«و دیده ام گاهی آنچه آدمی خیال می کند دیده است».

این دیدن و شنیدنی که خارج از قاعده باشد، یعنی دل بستن به حضور که در شعرهای عرفانی - چه گذشته و چه حال - ادامه داشته و دارد و در این شعر هم، چاشنی و زیبایی آن است. به قول حافظ که:

کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست

گشت هر گوشه چشم از غم دل، دریایی

پس حق، همان گفته امام است که جایی نیست که روی او دیده نشود؛ زیرا در تمام تابلوهای طبیعت، نقش او به چشم می خورد.

به قول شمس مغربی:

نظر را نغز کن تا نغز بینی

گذر از پوست کن تا مغز بینی

و بالاخره به قول هاتف اصفهانی:

مست افتادم و در آن مستی

به زبانی که شرح آن نتوان

این سخن می شنیدم از اعضا

همه حتی الوریث و الشریان:

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

دیگر صنایع ادبی این رباعی که باعث افزودن زیبایی شعر شده، تشبیه بجا و صنعت تشخیص است.

«تشخیص» یعنی بخشیدن صفات و خصایص انسانی به اشیا و مظاهر طبیعت و موجودات غیر ذی روح یا امور انتزاعی و جوارح و اعضا و غیره که شاعر به این وسیله، خود و یا دیگران را نصیحت می کند و به عشق حقیقی دعوت می نماید.

حافظ: «چنان که خون بچکانم ز دیدگان فراق».

امام (ره): «ای عقل ببند دیده بی خبری».

درباره این رباعی اگر بخواهیم سخن بگویم و حق آن را ادا نماییم، باید در انتظار کتابی بود؛ چه «این رشته سر دراز دارد».

موازنه و مقابله معنوی با شعر شاعران دیگر

امام (ره):

ای دیده نگر رخس به هر بام و دری

ای گوش صدش بشنو از هر گذری

هاتف اصفهانی:

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق، روی آری

همه آفاق گلستان بینی

آنچه بینی دلت همان خواهد

و آنچه خواهد دلت همان بینی

آنچه نشنیده گوش، آن شنوی

و آنچه نادیده چشم، آن بینی

تا به جایی رساندت که یکی

از جهان و جهانیان بینی

با یکی عشق ورز از دل و جان

تا به عین یقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست

جز او وحده لا اله الا هو

مختصری در شرح رباعی

از این رباعی، آیه ۱۰۳ سوره انعام در ذهن تداعی می شود؛ زیرا به گونه ای بسیار زیبا خداوند را وصف می کند؛ خداوندی که چشم ها او را نمی بینند ولی او همه را می بیند؛ در عین حال تمامی مواهب و بزرگی جلال و جمال او به ما اشاره می دهند و آیات و نشانه های خداوند بسیارند:

«كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»<sup>۲۹</sup>

پس عارف حق دارد که در همه جا - جز روی دلدارش را نبیند؛ چه در دیر مغان باشد، چه در کلیسا و چه دیر! شاه نعمت الله:

عقل نصیحتم دهد، عشق غرامتم کند

فارغ از آن نصیحتم، بنده این غرامتم

شاه نعمت الله:

دور شو ای عقل! نادانی مکن

با سبک روحان گران جانی مکن

۲۸. شعر «کشتی مست».

۲۹. آل عمران (۳): ۱۰۳.

شرح زیبا شناختی رباعی

علاوه بر استخدام واژه های مناسب و رعایت صنعت مرعات نظیر و تشبیه مناسب و زیبا که باعث رونق شعر می شوند، استفاده از صنعت تلمیح که یکی از زیباترین صنایع ادبی است در این رباعی دیده می شود. تلمیح یعنی اشاره به داستان، شعر، آیه قرآن یا اسم کسی. در این جا اشاره به فرهاد و شیرین، استفاده از صنعت تلمیح است که فرهاد عاشق سوته دل شیرین، و شیرین دلباخته شخص دیگری است.

اصولاً وجود صنعت تلمیح در شعر، نشان دهنده پختگی شاعر و آشنایی او با معارف و دانش است.

علاوه بر این، صنعت توشیح (acrostic) هم در این شعر وجود دارد که خود، باعث به تکلف انداختن شاعر می شود؛ زیرا توشیح در لغت به معنی حمایل افکندن و زیور بستن و در اصطلاح، آن است که حروف اول، وسط یا آخر شعر را در هر مصرع جمع کنیم و نام شخصی یا کلمه ای ظریف و با معنی از آن به دست آید.

به طور مثال رشیدالدین و طواط چنین می سرایند:

مِعشوقه دلم به تیر اندوه بخت

حیران شدم و کسم نمی گیرد دست

میسکین تن من ز پای محنت شد پست

دست غم دوست، پشت من خرد شکست

که از مجموع این حروف، نام مبارک «محمد» نمایان می شود.

موازنه و مقابله با شعر شاعران دیگر

امام (ره):

فرهادم و سوز عشق شیرین دارم

امید لقاء یار دیرین دارم

خاقانی:

چو شیرین تن خویشتن را به زهر

پس از خسرو تیغ زن کشتمی

قائنی:

فرهاد بیستون را از پیش برداشت

تا از خیال شیرین نگداخت چون شکر

حافظ:

من همان روز ز فرهاد طمع بیریدم

که عنان دل شیدا به لب شیرین داد

عشق بازی کار بیکاران بود

این چنین کاری نمی دانی مکن

حافظ:

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم

من لاف عقل می زنم، این کار کی کنم؟

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت

یک چند نیز خدمت معشوق و می کنم

حافظ:

پیش از این کاین سقف سبز و طاق مینا بر کشند

منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

مولوی:

چشمی دارم همه پر از صورت دوست

با دیده مرا خوش است چون دوست در اوست

از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست

یا دوست بجای دیده یا دیده خود اوست

رباعی نهم

فرهادم و سوز عشق شیرین دارم

امید لقاء یار دیرین دارم

طاقت ز کفم رفت و ندانم چه کنم

یادش همه شب در دل غمگین دارم<sup>۳۰</sup>

برگردان به نثر روان

همچون فرهاد که سوز و گداز عشق شیرین داشت، من نیز

سوز و گداز عشق شیرین حقیقی را دارم که در نهایت زیبایی و

کمال است و با این سوز و گداز عاشقانه، امید پیوستن و قرب

یار دیرینی را دارم که عشق او از ازل با ما عجین شده بود. به

قول حافظ:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

صبر و طاقت به خاطر دوری و مفارقت یار دیرین، کم شد و

از دستم رفت و در حالی که یاد و خاطرش را هر شب، در دل

غمگین و بی صبر خود می پرورانم، نمی دانم با این بی صبری و

جدایی چه کنم!

۳۰. دیوان امام، ص ۲۲۱.

حافظ :

شهره شهر مشو تا نهم سر در کوه  
شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

حافظ :

برق عشق آتش غم بر دل حافظ زد و سوخت  
یار دیرینه ببیند که با یار چه کرد

شده اند، از جمله زیبایی های این رباعی است .

«سرو قد تو نهال آزادی من!»

در «سرو» که در این جا تشبیه شده، صنعت تلمیح به کار رفته است؛ زیرا سرو درختی است که به آزادی و آزادگی معروف است و آمدن «سرو» در کنار «نهال آزادی»، تشبیهی بسیار زیبا و دلنشین است. در ادامه، پارادوکس و تناقض نمایی میان «خراب» و «آبادی» را می بینیم.

مختصری در شرح رباعی

«أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛<sup>۳۱</sup> به راستی تنها با یاد او است که انسان می تواند بر شغف و شور عارفانه خود غلبه کند؛ یعنی هم درد از او و هم درمان از او است.

رباعی دهم

ای یاد تو مایه غم و شادی من

سرو قد تو نهال آزادی من

بردار حجاب از رخ و روبگشای

ای اصل همه خراب و آبادی من<sup>۳۲</sup>

موازنه و مقابله معنایی با شعر شاعران دیگر

امام (ره):

ای یاد تو مایه غم و شادی من

سرو قد تو نهال آزادی من

حافظ :

ماهی که قدش به سرو می ماند راست

آینه به دست و روی خود می آراست

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر

خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا

گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

ابوسعید :

ای در دل من اصل تمنّا همه تو

وی در سر من مایه سودا همه تو

هر چند به روزگار در می نگرم

امروز همه تویی و فردا همه تو

رکن الدین دعویدار قمی :

هم لعل تو بر گوهر کان می خندد

هم قد تو بر سرو جوان می خندد

از شادی و غم لب تو و دیده من

این زار همی گرید و آن می خندد

برگردان به نثر روان

ای کسی که یاد تو باعث شادی و آرامش من می شود؛ و هم، کمی یاد تو باعث غم و ناراحتی من.

[ای کسی که هم درد من و هم درمان من از تو است، یا: ای کسی که یاد تو باعث شادی و غم من است.]

و ای کسی که دیدن جمال تو چون نهال و درخت سروی که آزاده است و از بار تعلق آزاد، در من آزادی و آزادگی به وجود می آورد.

این پرده ها و موانعی که بین من و تو قرار دارد را از میان بردار و خود را بیش از این به من بنما. [تو حجاب نیستی، بلکه من خود، حجاب خویشم. این پرده ها و موانعی که بین من و تو قرار دارد را از میان بردار تا جمال و جلال تو را تماشا کنم و عبرت گیرم]؛ ای کسی که در اصل، همه خوبی ها و بدی های من به خاطر تو و برای رسیدن به تو است!

شرح زیبا شناختی رباعی

این رباعی یکی از زیباترین و فنی ترین رباعی های امسام (ره) است. وجود صنعت تضاد در «غم و شادی» و «خراب و آبادی» و وجود صنعت مراعات نظیر که کلمات به زیبایی با هم ممزوج

۳۱. رعد (۱۳): ۲۸.

۳۲. دیوان امام، ص ۲۳۶.

در نثر آن ها آمده است. «مرغ چمن» که مثل مرغ سلیمان، مرغ گل، مرغ طور، و... در اشعار گذشته آمده است و بزرگان نیز این واژه که ایهام روح است را به عنوان تلمیح دانسته و مکتب خویش آورده اند: امام (ره): «ای مرغ چمن! از این قفس بیرون شو».

مولوی:

تویی عین و من مرغت؛ تو مرغی ساختی از گل  
چنان که در می در من چنان در اوج پرانم  
امام (ره): «طاووسی و از دیار یار آمده ای».

خاقانی:

بادیه باغ بهشت و بر سر خوان های حاج  
پر طاووس بهشتی را مگس ران دیده اند

اما اشاره به معجون مجنون عاشق و شیفته لیلی بود. نام او قیس بن ملوح عامری که عاشق و دلباخته دختر چشم سیاه عرب، لیلی بنت سعد است که از دلدادگان نامی دوره جاهلیت بود و از طریق عشق مجازی، به عشق حقیقی راه می یابند. برخی آن ها را همزمان با هارون الرشید و غیره دانسته اند. معجون و لیلی سرانجام به هم نمی رسند و عشق زمینی شان تبدیل به عشق آسمانی می شود و شهره آفاق می گردد.

موازنه و مقابله معنایی با شعر شاعران دیگر

امام (ره):

ای مرغ چمن از این قفس بیرون شو  
فردوس تو را می طلبد مفتون شو  
طیب اصفهانی:

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی  
ز بامی که برخواست مشکل نشیند  
حافظ:

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست  
روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم  
حافظ:

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر  
به بند و دام بگیرند مرغ دانا را  
حافظ:

مرغ کم حوصله را گو غم خود خور که بر او  
رحم آن کس که نهد دام چه خواهد بودن

هاتف اصفهانی:

ای فدای تو هم دل و هم جان  
وی نثار رمت هم این و هم آن  
دل فدای تو چون تویی دلبر  
جان نثار تو چون تویی جانان

رباعی یازدهم

ای مرغ چمن از این قفس بیرون شو  
فردوس تو را می طلبد مفتون شو  
طاووسی و از دیار یار آمده ای  
یادآور روی دوست شو معجون شو<sup>۳۳</sup>

برگردان به نثر روان

ای مرغ چمن جسم که در قفس تن و جسم گرفتاری، از این قفس بیرون رو و آزاد شو. بهشت فردوس تو را می خواهد. [یا به قولی دیگر،] تو برای بهشت آفریده شده ای و اینک بهشت تو را طلب می کند، [از قید جسم رها شو و با فراغ خاطر] از محنت جسم آزاد و رها باش.

تو آن پرنده (روح) گران قدری هستی که از جانب خدا به این دنیا آمده ای؛ پس یادآور آن روح خودت باش که شمه ای از ذات حق است و چون معجون، شیفته آن جلال و کمال باش. [چنان باش که یادآور جلال و جمال دوست شوی و معجون و شیفته او گردی.]

شرح زیبا شناختی رباعی

این رباعی با ندا شروع شده است (ای مرغ چمن!) در ادامه به امر بر می خورد که «باید از تخته بند تن بیرون رود» و در عین حال ارشاد می کند که «تو باید بیرون بروی» که همه از صنایع معنایی و معانی هستند و باعث زیبایی شعر می شوند.

همچنین صنعت تلمیح دیده می شود؛ زیرا «مرغ چمن» که به روح تشبیه شده است و «فردوس» و «طاووس» و «مجنون»، همه اشاره به موجود، انسان و مکانی است که در شعر شعرا گذشت و

۳۳. همان، ص ۲۳۷.

مختصری در شرح رباعی

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود  
آدم آورد برین دیر خراب آبادم  
اشاره ای هم دارد به آیه شریفه ۴۶ سوره بقره که اشاره به  
هبوط انسان دارد.

می کند و با توجه به کاربرد کلمه «کشتی» در مصرع بعد، این  
اشاره کامل می شود.

رباعی دوازدهم

فریادرس ناله درویش تویی  
آرامی بخش این دل ریش تویی  
طوفان فزاینده مرا غرق نمود  
یادآور راه کشتی خویش تویی<sup>۳۴</sup>

موازنه و مقابله معنایی با شعر شاعران دیگر

امام (ره):

فریادرس ناله درویش تویی  
آرامی بخش این دل ریش تویی

برگردان به نثر روان

دادرسی و کمک کننده و شنوای فریاد و ناله درویشان و  
فقیران راه تو هستی و یاد تو باعث آرامش این دل مجروح  
می شود.

حافظ:

پیش چشمم کم تراست از قطره ای  
آن حکایت ها که از طوفان کنند

صائب:

طوفان چه دست و پای زند از دل تنور  
بیرون ز خویشتن دو سه جولانم آرزوست

حافظ:

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح  
ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت

هوا و هوس و دنیا که طوفانی خطرناکند، مرا مشغول به خود  
کرده و از تو جدا نموده اند. ای خدایی که روح من از تو است!  
تنها تو راهنما و راهبر کشتی ای که مانند کشتی نوح در دریای گناه  
در حال غرق است، می باشی!

شرح زیبا شناختی رباعی

وجود صنعت مبالغه که از صنایع بدیع است در این شعر به چشم  
می خورد. مبالغه - چه در نثر و چه در شعر - اگر با هنر بدیع  
نیاید، پسندیده نیست؛ این جا نیز مبالغه در صنعت بدیع آمده و  
زیبایی قابل توجهی، همزمان با صنعت تلمیح و موشح یا توشیح  
مرتب، ایجاد کرده است. توشیح (acrostic) که قبلاً هم ذکر  
شد، در این شعر مشخص است؛ زیرا با جمع کردن حرف اول  
مصرع ها، نام «فاطی» ظاهر می شود.

مختصری در شرح رباعی

خداوند ناله بندگانش را می شنود و دل هایشان را به الفت و  
مهربانی رهنمون می سازد؛ «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»<sup>۳۵</sup> و هر که بر  
او دل بندد و به عروة الوثقیایش چنگ آویزد، در تمامی بلاها  
و مصیبت ها در امان خواهد بود. نمونه این دل بستن و  
چنگ زدن، ماجرای کشتی نوح است و کسی که چنین کند،  
به تعبیر قرآن «فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا نَفْصَامَ لَهَا وَاللَّهُ  
سَمِيعٌ عَلِيمٌ»<sup>۳۶</sup>.

و عارف با تمسک به عشق او، از نیست و فانی شدن نجات  
خواهد یافت و هم او است که به این وسیله، به داد او خواهد رسید.

از طرفی کلمه «ریش» باعث به وجود آمدن صنعت باستان گرایی  
در شعر می شود؛ زیرا با وجود آن که این کلمه تقریباً منسوخ شده  
اما اکثر شعرای کهن سرا یا شعرایی که نوسرا هستند ولی به این  
صنعت آشنایی دارند، از این کلمات در شعر خویش بهره  
می جویند.

۳۴. همان، ص ۲۴۹.

۳۵. آل عمران (۲): ۱۰۳.

۳۶. بقره (۲): ۲۵۶.

صنعت تلمیح که از اصطلاحات علم بدیع است نیز در این  
جا استفاده شده؛ «طوفان» ذهن انسان را به طوفان نوح منتقل

ابتدا معشوقی زمینی داشت و رسیدن به او را از خدا طلب می کرد. اما در نهایت، خدا را یافت؛ زیرا خداوند عشق حقیقی و وجودی است که هم عاشق و هم معشوق است.

موازنه و مقابله معنایی با شعر شاعران دیگر

امام (ره):

فرهاد شو و تیشه بر این کوه بزن

از عشق به تیشه ریشه کوه بکن

خاقانی:

تا چند کنی کوهی کورا نبود گوهر

در کندن کوه آخر، فرهاد نخواهی شد

حافظ:

دل به امید صدایی که مگر در تو رسد

ناله ها کرد در این کوه که فرهاد نکرد

غبار همدانی:

نبودی کوه کندن کار فرهاد

گرش شیرین نبودی کار فرما

مولوی:

بیا که همراه موسی شویم تا که طور

که کلم الله آمد مخاطبه طوری

مختصری در شرح رباعی

«الَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۳۸</sup> و «فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فِئْمَ وَجْهِ اللَّهِ»<sup>۳۹</sup> مهم آن است که عارف شوریده هنگامی که به عشق او در راه حقیقت قدم بردارد جز یاد او را نباید به خاطر آورد و جز او را نباید نظاره کند؛ «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند».

رباعی چهاردهم

ای عشق بیار بر سرم رحمت خویش

ای عقل مرا رها کن از زحمت خویش

از عقل بریدم و به او پیوستم

شاید کشدم به لطف در خلوت خویش<sup>۴۰</sup>

۳۷. دیوان امام، ص ۲۳۱.

۳۸. رعد (۱۳): ۲۸.

۳۹. بقره (۲): ۱۱۵.

۴۰. دیوان امام، ص ۲۱۸.

رباعی سیزدهم

فرهاد شو و تیشه بر این کوه بزن

از عشق به تیشه ریشه کوه بکن

طور است و جمال دوست همچون موسی

یاد همه چیز را جز او دور فکن<sup>۳۷</sup>

برگردان به نثر روان

مانند فرهاد شو و به احترام عشق، تیشه بر کوه هوای

نفس بزن!

در کوه طور، جمال دوست و حضرت حق، برای موسی (ع)

هویدا می شود. در آن هنگام که چون موسی جمال یار را می بینی،

به غیر از یاد او همه چیز را از یاد ببر.

شرح زیبا شناختی رباعی

حضرت امام (ره) علاوه بر استخدام واژه های مناسبی که باعث

به وجود آمدن صنعت مراعات نظیر شده است، در تشبیه هم ید

طولایی به خرج داده اند.

علاوه بر آن، از نوعی سجع (سجع متوازی) هم در کلماتی

چون «تیشه» و «ریشه» استفاده شده که بر زیبایی شعر افزوده است.

از نظر معنوی و صنعت معانی، این رباعی با امر شروع می شود؛

«فرهاد شو ...» و در ادامه به ارشاد تبدیل می شود: «یاد همه چیز را

جز او دور فکن» که باعث افزایش موسیقی شعر می شود.

اما حضور صور خیال در شعر و استفاده از تلمیح در شعر

امام (ره) فراوان است؛ به حدی که طرح آن ها کتابی قطور

می طلبد. در این جا هم کلمات و اسم های «فرهاد»، «تیشه»،

«کوه»، «طور»، «موسی» با استخدام درست و واژه ها توسط

شاعر، در یک رباعی جمع شده اند و شاعر توسط تلمیح، پند و

اندرز بیش تری به خواننده می دهد و از طرفی بازی صور خیال را

بیش تر می کند و دست و بال خود را برای راحت بیان کردن و

رک گویی و یا پند و اندرز باز تر می کند.

تنها آرزوی عارف، وصال یار مهربان و عشق حقیقی او

است؛ به همین دلیل، فرهاد در عشق حقیقی زبان زد شد؛ زیرا

برگردان به نثر روان

ای محبت تمام! [ای باران یاری حق!] رحمت خودت را بر سرم بیار، [مانند باران که باعث رحمت زمین است، تو هم ای عشق حقیقی و ای منتهای دوستی! رحمت و باران دوستی خودت را بر رویم بیار تا من هم چون زمین، شکوفا شوم؛ چرا که زمین استعداد شکفتن دارد و قلب من نیز استعداد نزدیک شدن به تو.]

شاه نعمت الله ولی:

با عقل مگو حکایت عشق  
زیرا که مزاج او ضعیف است

شاه نعمت الله ولی:

عقل می گوید مخور بسیار می  
عشق می گوید فراوان نوش، نوش  
عشقتش آمد عقل و هوش ما ببرد  
کی بیابد این چنین بی هوش، هوش

شاه نعمت الله ولی:

برو ای عقل سرگردان ز جان من چه می جویی  
که من سرمست و حیرانم، به جز دلبر نمی دانم

هاتف اصفهانی:

پیر خندان به طنز با من گفت  
ای ترا پیر عقل حلقه به گوش  
تو کجا ما کجا که از شرمت  
دختر رز نشسته برقع پوش

حافظ:

بیا که توبه ز لعل نگار و خنده  
جام تصویریست که عقلش نمی کند تصدیق

مختصری در شرح رباعی

درگیری بین عقل و عشق، حکایتی به درازای عرفان ایران زمین دارد؛ مهم آن است که عارف در این مرحله به شوریدگی رسیده باشد؛ به آن درجه که: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً». ۴۱

ای عقل مجازی که درگیر دنیا و هوا و هوسی! مرا از زحمت گناه و بردگی خودت نجات ده و رهایم کن؛ زیرا من شیفته جمال یارم.

بالاخره من از عقل مجازی بریدم و به کسی پیوستم که آرامش بخش دل ها است؛ به امید این که هر لحظه، قرب من افزون گردد و مرا از خاصان درگاهش سازد.

شرح زیبا شناختی رباعی

بازی صنعت تضاد یا مطابقه در این شعر، بسیار زیبا است و نه تنها لطمه ای به شعر نمی زند، که باعث زیبایی شعر هم شده است.

این شعر با خطاب به عشق و عقل شروع می شود که خود باعث روانی بیان و شنوایی شیواتری برای شنونده و خواننده می شود و شعر را دارای موسیقی روان تری می کند.

این رباعی دارای صنعت تشخیص (Personification) نیز می باشد؛ چرا که «تشخیص» یعنی سؤال و پرسش کردن یا صحبت کردن با اموری که بی جانند یا با اعضای بدن، درخت، اشیا و ... که نوعی اسناد مجازی است و از مباحث فن بیان به شمار می آید؛ در این جا نیز «ای عقل! مرا رها کن» استفاده از چنین صنعتی است. در «از عقل بریدم و به او پیوستم» علاوه بر این که «بریدن» متضاد «پیوستن» است، در صنعت تشخیص هم - با توجه به مصرع قبلی - مؤثر و زیبا است و باعث تقویت شعر و زیبایی در بیان شده است.

موازنه و مقابله معنایی با شعر شاعران دیگر

امام (ره):

ای عشق بیار بر سرم رحمت خویش  
ای عقل مرا رها کن از زحمت خویش

۴۱. فجر (۸۹): ۲۷-۲۸.